

الف بابے ماتم عم

اعنی ترجیح بند مرتبہ سید الشہداء قرۃ العین سید الثقلین صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم در عہد سعادت مہد فلک کاب شریا جناب محکمہ القابض
نظام الملک نظام الدولہ آصفیاء نواب میر محبوب علی خان بہار
شہر یاجید را آباد کن و ام اقبال

از منظومات منبع افادات فصیح اللسان بلخ البیان فیض نبیاد
محبوب نواز زونت بہادر اچہ گروہاری پر شاہ صائب

بار دوم

حکیم فضل و حیدر جناب لوی محمد عبد الحیدر صاحب مالک مطبعہ ماہنامہ کارپرداز

۱۳۱۵ھ

در مطبعہ ناگرا انصاری واقعہاں کمال خوبی طبع شد

CHECKED-2002

۳۶۵۲

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3654

بسم الله الرحمن الرحيم

ماہم جان کاہ سبط مصطفیٰ داریم ما
نوحہ لب تشنگان بے نوا داریم ما
اے فلک مانند تو نیلی قباد داریم ما
این علامت یاد از برگ حنا داریم ما
خاک خود را در ره باد صبا داریم ما
اشک طوفان ز آلاطم آشنا داریم ما
ہمت مردانہ شیر خدا داریم ما
مثل حردین در یار با وفا داریم ما

اے غم درد و الم رنج و غمنا داریم ما
جزو جزو جسم چون نے بانوا داریم ما
آمد ماہ محترم ماہم حسینؑ را
سہری اوزہر باشد سُرخِ او خون بو
تا بہالہ بر بُرج گردون و ن در ماتمش
در غم بلابی آن شہ ز چشم خود روان
گفت شاہ دین کہ رانیت با کہ لعین
از جفاے کافران مارا ہر سیج نیست

<p>گفت از ایل حرم عابد با و از حرمین کفایت زین کف یا شا کون چاره چو بخت کرب و بلا دارم کفایت زین کف یا شا کون چاره کفایت زین کف یا شا کون چاره</p>	<p>گفت از ایل حرم عابد با و از حرمین کفایت زین کف یا شا کون چاره چو بخت کرب و بلا دارم کفایت زین کف یا شا کون چاره کفایت زین کف یا شا کون چاره</p>
--	--

<p>روایف</p>	<p>واسے ویلا واسے ویلا حسرتا و احسرتا وادریغا وادریغا حسرتا و احسرتا</p>
--------------	---

<p>اے فلک گشتی نام و نشان بو تراب شد جهان تاریک از باد هوا و گشت گشت حیف از دست لعینان شد نمان زمین جسم پاکش شد به خاک خون چنین روز بون آن کی مسموم رفت وین و گریه خون گشت هر گاه گشت گشته و گشت گشته را گردون پرچید حکم حکمت پیدا فرق نبود زینهار بچ پیغمبر نه باشد از چه روز پنج علی شان اکبر امپرس اندک بر شقی</p>	<p>انچنین شان نبی بود و نه شان بو تراب آنکه بد روشن چراغ در میان بو تراب آنکه بوده آفتاب آسمان بو تراب آنکه بوده روح روح حجاب جان بو تراب گشت یاقوت و زمره گم زکان بو تراب و بهاران شد خزان گلستان بو تراب در میان مصطفی و در میان بو تراب باروان اوست واحد تاروان بو تراب بالیقین بر شکستش کردے گمان بو تراب</p>
---	---

بود پید از جبینش شوکت و نشان حسین	بود اندر پنجباش تاج توان بوتراب
هاسی زینب گریه میکردی و گفتی یا خدا	نیت جز جهاد با باقی در میان بوتراب

رویف	واسے ویلا واسے ویلا حسرتا و حسرتا
وادیغا وادیغا حسرتا و حسرتا	ت

صبح عاشورا حسین ابن علی بیدار گشت	بهر جنگ کافران خشم دین تیار گشت
از عزیزان و رفیقان چون کجی باقی نماند	عاقبت آن شاه دین و عارف سپید گشت
ذوالفقار حیدری را از کمر گه بر کشید	بریکے زود و بلند برد و اگر زود چار گشت
خس را بر تاخت آنسان بس فوج شتی	هر که آمد پیش او چون گرد و سار گشت
یکمزار و سه صدش زخم شدید آمد به رو	دلفگار از زخمهایش حیدر زار گشت
بسکه پر خون شدنش از خنجر و تیور سنان	حلقه جوش بعینه دیده خونبار گشت
داد و داد از دست بیدار و ایمان داد و داد	شدن تنه شهید و وصل داد اگر گشت
از جفاے شامیان در دیده اہل حرم	روز روشن تیرگی افراے شام گشت
از عداوت کرد دعوت شاه را شمر لعین	منحرف از وعده ماے پل و اقرار گشت
از سموم صحرای رخ و هجوم در و غم	هر گل باغ رسول مجتبی چون خار گشت
کفن بود و نه دفن بدنه آب غسل بود	پشته پشته گشته شد و زلاشته ما ابا گشت

ث	واسے ویلا واسے ویلا حسرتا و احسرتا وادرینا وادرینا حسرتا و احسرتا	رولیف
از تو پر خون شد دل مولا و زهر الغیث از تلام کمرده بانگ و شور دریا الغیث کوہ نالان گشته زین ماتم بجز الغیث زین نظم تیغ شاکی بہت گویا الغیث مینودی الحذر یا الا مان یا الغیث نالہ کرد از دوزبان بروقت انشا الغیث یک طرف از رخ سر کیفت کبری الغیث	الغیث اے آسمان زین ظلمت بی الغیث نیست این آوازہ رعد آسمان کرد الا مان این صدائے کوہ بود چارہ سود در زم گاہ نیست این شور و چاق اندران میدان برم بہر کہ اندک بلا دیدے چنین کرب و بلا این صریر خامہ نایست خالی از اثر یک طرف خمیہ زین باحت بانگ الحذر	
ج	واسے ویلا واسے ویلا حسرتا و احسرتا وادرینا وادرینا حسرتا و احسرتا	رولیف
آہ فرقت را نکردندے بفرق نیز تاج در مسلمانان چنان خون مسلمان شہد و اج نیست بہر این شہیدان از شہادت احتیاج این چہ شہید در جہ شہر نمایم اندراج	تہجد ارتخت دین را گونداندے خراج اے لعین گو دارش پیغمبر شہر نشانی میدہ ہر دم شفق رنگ گواہی تا کنون آیہ تطہیر نازل بہت اندر شان او	

ما تم و غم ہر کیا زد پے سبطِ رسول حیف اکبر گشت گشت تیرہ شد کون مکان سرزمین کربلا ہم قبلہ ایمان سید شادی و غم گشت تو ام و اد ریغا و اد ریغ خاندانِ شاہ شد مقتول و قید شدید	میدہ ہر دم خدا وراثت و اہتاج دشتانِ جین بن علی گل شد سراج مژدہ بادائے ایران صادق راہِ حلاج بہر قاسم صبح محشر بود صبح از دواج عابد بیمار را افسوس کو کردے علاج
---	---

ردیف	و اے ویلا و اے ویلا حسرتا و احسرتا و اد ریغا و اد ریغا حسرتا و احسرتا	ح
------	--	---

اے شعی بد شرت اے کافر زشت قبیح آئکہ راجائے فضیلت بد بد و دش مصطفیٰ شور و غوغا عجب ساز قتل اکبر شہ پیا زین شہادت جملہ امت اشاعت شد حصول قول من ز ہمار شمر کر غلوئی شاعریت ہر کہ وصفش بینا میدی رود اندر بہشت در غم سرور نہ تنہا خون فشان گشت رسول	در حق آلِ رسول حق چنین ظلم صریح لاش واکرودہ و خاک خونینِ ینانِ فضیح بس نمک بر زخم دہا سخت آن جن ملیح گو کہ اسٹیل ہم گشتہ براہِ حق فوج وضوح ثابت ستاین از روایاتِ صحیح چون نہ اندر مدتش از جانِ دل ہا تم یک برزین گریانِ چرخ چارمین آمد سچ
--	---

ردیف	و اے ویلا و اے ویلا حسرتا و احسرتا و اد ریغا و اد ریغا حسرتا و احسرتا	خ
------	--	---

<p>شد زین کربلا چون تخته گلزار سُرخ استحان گاه وفا داران بدان میدانِ نغم بسکه شد سیلاب خونِ آلِ پیغمبر روان گاه تحریرِ شهادت حاجت شنکوف نیست انجفای شامیان ز در و کو تیره دل دل پُر از خون های ارمان تن پُر از زخمِ سنان این ز تاثیرِ شهیدان ست ورنه از شفق عابد بیمار اندر خانه زندانِ غم زین غم جانکاه مثل دامن گلچین نشد دید قاسم را چو اندر خون طپانِ نیرنگ بست</p>	<p>بسکه شد از خون آل حیدر کز اسرار سُرخ روے کافر تیره گشت و پیموه دیندار سُرخ آب شد چون خونِ بشریان اندران جو بار سُرخ زنگ طوطی خلمه را شد خود سچو و منقار سُرخ سبز پوشان را به شد هر جبهه و دستار سُرخ ظاهر و باطن همه چون غنچه گلزار سُرخ اسی سپهر تیره رو که بدتر از خسار سُرخ آنجنان بر زد سر خود را که شد دیوار سُرخ دامن ابل عزرا ز دیده خونبار سُرخ آه این دستِ حنائی شد کنون بسیار سُرخ</p>
--	--

روایف	<p>واسے ویلا واسے ویلا حسترا واحسترا وادرینا وادرینا حسترا واحسترا</p>
-------	---

<p>آه فرق شاه را بے خود و افسر ساختند نشسته ایمان خود بر سنگ عصیان بر زدند آبروے دین خود ازین تنظلم ریختند گشته بر یک نیزه مثل مهر خشر ساختند کاین ستم تا برین ساقی کوثر ساختند ترگلوے تشنه کمان آب خنجر ساختند</p>	<p>آه فرق شاه را بے خود و افسر ساختند نشسته ایمان خود بر سنگ عصیان بر زدند آبروے دین خود ازین تنظلم ریختند گشته بر یک نیزه مثل مهر خشر ساختند کاین ستم تا برین ساقی کوثر ساختند ترگلوے تشنه کمان آب خنجر ساختند</p>
--	--

<p> با سرسلطان چگستاخی نمودند آه نیزه خون خواره را بر سینہ اکبر زدند از غل و زنجیر آهن آه این بدگوهران نیمه و خرگاه و ساز شاه را آتش زدند شد سیرور روان از حکم شمر بد گمان اکتف بازوئے علمدار علی کردند قطع در تنویر آفتاب انداخت گوشم حسین آدم ابراهیم عیسی و موسی یا رسول حوّا سارا جبره کلثوم و زهرا آمدند گو چشم سزدندان سراز حکم مخفی تا و شق آمد چو آن سر با سر شد اسفندین </p>	<p> خوف حق کردند نے پاس پیمبر ساختند تیر زهر آلود وقف نامے اصغر ساختند در گلوئے عابد بیمار زیور ساختند از شرارت تاربان دوزخی شهر ساختند گو که بچاہ حارسان برو مقرر ساختند طائران قدس ابے بالی بے پر ساختند طائران بر لاشہ اوسایہ از پر ساختند بر سر پیر منیر تقطیع آن سر ساختند خاک بر سر قربان سرفوحه را ساختند یک سر کو بان سر سر تغریب ساختند از سر رخاش آویزان دران در ساختند </p>
---	--

رویف	<p> واسے ویلا واسے ویلا حسرتا و احسرتا وادریغ وادریغ احسرتا و احسرتا </p>
<p> شربت مرست اینجا از شراب جان لذیذ تلخی صبر و شکیبائی گوارا ساختند </p>	<p> گشت از علوئے دنیا تلخی ایمان لذیذ چون نشد کام زبانشان آب نان لذیذ </p>

<p>تنگ باشد نام ساز آب خور بر تو جنگ گفت سقایی حسین از سر گروه شایان بازاق لذت غجاری است بے در رضای حق رضای آل حیدر بوده است هر دهن زخم شتر باز بان حال گفت</p>	<p>نیست نام غنچه خان رستم دستان لذیذ آب دهی از کباب است این دل بریان لذیذ شاه دینم را نبوده است الوان لذیذ عابد بیمار را در دست از در مان لذیذ وہ چه شیرین است آب خنجر پیکان لذیذ</p>
<p>رولیف</p>	<p>و اے ویلا و اے ویلا حستاد احستاد وادرینا وادرینا حستاد احستاد</p>
<p>گفت شاه دین که اسی فرزند اکبر غم مخور خاتم انگشت خود را در و مانش داد و گفت جام آب کوثر اندر جهان خواهند داد گو میسر طره آبه نشد در کر بلا در رضای حق رضای اهل بیت حق شما ریج بوبکر و عیسی را در دل خود جا مدہ یا دحق کن از تو خشک جهان کاری مدا خوب قبل کا فران کردی بزور ذوالفقار</p>	<p>مان متوس از تشنگی و ز تابی خور غم مخور سید بد تشکین ترا ساقی کوثر غم مخور غم مخور اے روح بابا جان مادر غم مخور است ما را شفاعت شد میسر غم مخور از پدر کبری مساز و وزیر برادر غم مخور از حسن در مقام شمع عثمان و جعفر غم مخور خشب گوشد بس است این هدیه غم مخور صبر کن اکنون بخور شیرین غم مخور</p>

از شهادت کن حصول سرخروئی نامی پسر	شاد باش و باش شاکر مرقب ز غم محو
فکر تنهایی کن ای جان بابا از عقب	مابدولت نیرمی آیم و صنم محو

رویف	واسه ویلا واسه ویلا حسرتا و احسرتا	ز
	وادریغا وادریغا حسرتا و احسرتا	

چون علی اکبر ز حکم شه برآمد گشته باز طارق و پسران او را گشته آن شیر شجاع یک لحین چون دیده شان شوکت او را بنم برق سان برفرق صد کفارتا پید و سوخت بر فرات آن شاه دین گوشت از لب تشنگی بد شهادت در شیت شاه بر اصرار حُر باز آمد جان خمیه در تن اهل حسرم لطف آن حضرت بگفت حال حوران شیفنت بعد بر بادری جان مال از کرب و بلا	در گروه شامیان یک حشر بر پا گشته باز در همه رو باه مزاجان شور و غوغا گشته باز گفته بیشک حیدر کتر ارسید گشته باز معجزات ذوالفقار دین هوید گشته باز آب ناخورده بدر و غم زوریا گشته باز هفت شب در کربلا رفت و بهما نجا گشته باز چشم اکبر چون در آغوش پدر گشته باز پس از آن راهی جنت با تننا گشته باز در دینه عابدیمیا رتننا گشته باز
---	---

رویف	واسه ویلا واسه ویلا حسرتا و احسرتا	س
	وادریغا وادریغا حسرتا و احسرتا	

حال زار رسید الشدا چه می پرسی می پرسی
 آن علم شد سرگون مشکینه هم شد پرنه خون
 آتش اندر جان فتاد از تلخ کاچی سین
 پرده ناموس و ننگ دو جهان صد پارگشت
 صدمه روز قیامت بود از آن عشر عشر
 از بن هر سو چون هر دم روانم زیر سنگ
 آستیان دل کرده بی پروا از قناده بجاک
 صورت تصویر ساکت گشته بی آب علف
 شد زمین بر آسمان و آسمان زیر زمین
 تیره گشته مثل شب اقصای عالم تاسه روز
 انس و جان جن و ملک کردند همبوسا خند
 نام قاتل گفت از وقت شهادت مرده و
 در شب عاشورا آمد حیدرش در خوا گفت

حشر شد در کربلا بر پا چه می پرسی می پرسی
 گشته شد عباس بر دیا چه می پرسی می پرسی
 آب گشته زهره زهر چه می پرسی می پرسی
 بے رو اش زینب کبری چه می پرسی می پرسی
 انتشار روز عاشورا چه می پرسی می پرسی
 بارش خون گشته در هر جا چه می پرسی می پرسی
 طایران گلشن و صحرا چه می پرسی می پرسی
 وحشیان بنه و بنه چه می پرسی می پرسی
 شش جفت گشته و بالا چه می پرسی می پرسی
 مهر از مشرق نه شد پیدا چه می پرسی می پرسی
 اولیا و انبیاء با چه می پرسی می پرسی
 سرور گیمانش در رو پا چه می پرسی می پرسی
 ای پسر شیخ از فردا چه می پرسی می پرسی

رویف

واسه ویلا اوله ویلا حسترا و احسترا
 وادریغا وادریغا حسترا و احسترا

ش

<p>عابد بیگم گشتی مضطرب بر جای خویش گنجینه جان و سرای کنتم نذر حسین شهر بانورا بشد رنج و دولا آه آه از عداوت کرده دعوت آن یزید پر فریب هر که همراهِ شمشیر کربلا گشته شهید از کمان کوفیان هر شیر کامی به پے هر که می آمد بجز شمر لعین از بهر تسل آن سیر روی که دار و سینه اش داغ سپید یا لای من سر خود بر سر او رضا</p>	<p>چون گلو در طوق و در بنخیر دیدی پاک خویش نی مرا پروای فرزندست منی پر خویش رخت جنگ آه است اکبر چون که بر بالاک خویش ورنه چون بگذاشتی آن شاه دین باوای خویش سحر رخ روگردید روز حشر در ابنای خویش از رضا میداد جا بر سینه پنهانای خویش شاه میفرمود کای کافر و بر جای خویش خود بخوابم داد ز رخسار او نامی خویش داده ام بهر نجات امت بابای خویش</p>
--	--

روایف	وای وای وای وای وای وای وای وای وادریغا وادریغا وادریغا وادریغا	ص
-------	--	---

<p>جنتی مسلم است و شیعه سلطان خصوص گشته گوجو رجاء بر سبط پاک مصطفی گو بسا مکر و دغا کرد آن یزید بی حیا گوز بی آبی سنی بیتاب بودند اهل بیت</p>	<p>دورخی هر کافرست دشمنی ایمان خصوص ظلم بی شد روا بر اصغر نادان خصوص شاه را داده فریب ز وعده و پیمان خصوص مضطرب احوال بد تجاوی در مان خصوص</p>
--	---

<p>حسرتا بیکسی بے نوائان حسین ؑ از غم حسین می گردد حصول غور می انبیاء اولیا گشتند سزدون ملول</p>	<p>اگر یہ بامی ساخت ہر جن ملک انسان خصوص مشکل ہر کار دنیا میشود آسان خصوص شاد و خرم کو فیان لعنتی شیطان خصوص</p>	
<p>رویف</p>	<p>واسے ویلا واسے ویلا حسرتا و احسرتا وا درینا وادرینا حسرتا و احسرتا</p>	<p>ض</p>
<p>شاه را بودست از بختا پیش امت غرض داشتے پرواز سر نے التفاتے برسر بہر حرص آرد دنیا دین خود کردند خواہ نقدایمان باختی دینار را دین ساختی ورنہ از آل نبی پاک و اولاد علی ؑ گفتگو پیش از شہادت کرد با کا فکر کہ بود فرض ماحب حسین و سنت ماما تمست از مدیتہ چون طلب کردی بہ اصرار و قرار سوی خیمہ کا قران را خوف شہ رفتن نداد</p>	<p>خواہستی میدشت از جوران نہ از بخت غرض بود حرار از وفاداری آنحضرت غرض اہل کوفہ را بنہو از مذہب ملت غرض ہے یزید کنش داری توازد دولت غرض ای لعین برگو چه بود از حجت بیعت غرض شاه را بار در گرا از ختم این حجت غرض غیت مار از اہل از فرض از سنت غرض بیگان عین عداوت بوجہین دعوت غرض ورنہ آن نامحرمان را بد کجا حرمت غرض</p>	
<p>رویف</p>	<p>واسے ویلا واسے ویلا حسرتا و احسرتا وا درینا وادرینا حسرتا و احسرتا</p>	<p>ط</p>

مست حُث بند احمد بهر دیندار شرط	همچو بغض چنن کان ست برکفار شرط
جمله بطل بود بطل آنچه باشد ساختند	عهد و پیمان و عهد پیوند قسم هر شرط
شاه فرمودند مار از شماوت رنج نیست	کرده ایم از جان بابا از پی دیندار شرط
فکر بآبی نمی سازیم اندر کر بلا	جام کوثر ساختیم از حیرت کر شرط
قوت ایمان بود مهر و دلائی پنجتن	زور پستی و جهان باشد پی دیوار شرط
دولت دین عمر و عزت الفت خود ده مرا	میکنم اندر صله از فیض جاست چار شرط
نیت غیر از طوق درمان در گلو سجا در ا	این چنین بیمار را که بود این تیار شرط

رویف	وائے ویلا و لے ویلا حسرتا و احسرتا	ظ
	واورینا و اورینا حسرتا و احسرتا	
باقیاتا کے محل تا کجا سازم سحاط	بیش باد العنت از من بریزید کم سحاط	
بهر قتل آه جوانی و زهدایت باز گشت	آن زمان ہم داشتی آن هادی عالم سحاط	
شد مسلمان شهیدش ساختند انگه گشت	دین پناہ دارد محشر ازین پر غم سحاط	
شهر بانگفت غارت برده اند از ما ردا	چون کنم ای آه از کفار مجسم سحاط	
کافری را از گروه کوفیان نگذاشتی	گرنه کردی شاه از قتل بنی آدم سحاط	
زین سبب اندر رجز تنبیه ادوی ہر زمان	زین جهت در گشت و خون سیستایم سحاط	

نالہ اہل حرم میرفت برعرش برین	گر نبودی مانع شان حکم شاہ وہم بحاظ
رویف	واسے ویلا واسے ویلا حتر و احترتا وا درینا وادرینا حترتا و احترتا
ع	<p>حیف از بند بنی پاک می سازی نزاع از شرارت سوختی با خاک یکسان ساختی آفرین صد آفرین صد آفرین صد آفرین گم بہ مشرق بود تابان کہ مغرب شریان ہر کہ آمد پیش او گردید فی الناس سقر خوہست از بند بنی بہجت کہ تابا شد طبع خوہست رخصت چون علی اکبر با تو آہ آہ</p>
رویف	واسے ویلا واسے ویلا حتر و احترتا وا درینا وادرینا حترتا و احترتا
غ	<p>آمدہ ماہ مجسم وادرینا وادرین نالہ شد و مساز جانہ حتر و احترتا قصودین احمدی افتاد از بنیاد حیف</p>
<p>باز شد سامان ماتم وادرینا وادرین غم بہ دہا گشتہ مدغم وادرینا وادرین نظم ایمان گشتہ برہم وادرینا وادرین</p>	

چشم شبنم گشته پر خم وادریغ وادریغ هست بر انسان عالم وادریغ وادریغ چون تو باشد ظالمی کم وادریغ وادریغ گشته شد مسلم چه گویم وادریغ وادریغ هم حسن رگشتی از سم وادریغ وادریغ جهد و گیسو گشته پر خم وادریغ وادریغ	جامه گلهبا باشد در چین زار جهان هست در اطراف گیتی شور و بانگ ظلم از تو شد زیاد و لعنتی این زیاد بر امید رحمت تو بخط او بقصور نیست گردون فقط برگردنت خون جبین چون سر سلطان دین را بر علم افروختند
---	---

ف

واس و یلا واس و یلا حسرتا و احسرتا

وادریغا وادریغا حسرتا و احسرتا

رویف

فوج شامت موج شامی شد صف آرا کیطرف
کیطرف بد جوش دین و حرص دنیا کیطرف
موکنان گریان مویان بود هر کیطرف
نوح و آدم کیطرف موسی و عیسی کیطرف
ناله زینب کیطرف میساخت کبری کیطرف
سینه کوبان در غمش غلمان حور کیطرف
بانگ باها کیطرف فریاد و غوغا کیطرف

روز عاشورا شیه دین بود تنها کیطرف
مومنان هفتاد و دو کفار بست و دهنرا
داشت کیسو چشم تر بر چشمه کوثر علی
بارسول پاک زین غم نوحه سر می ساختند
شور محشر بود اندر خمیسه اهل حرم
مضطرب جن ملک یکسو برنج و ماتمش
زین بلاد کر بلا شور قیامت شد پیا

<p>ہم علم گشتہ نگون ہم مشک خوار و زبون برتن بے فرق سلطان اسپہا برتا خند</p>	<p>ہر دو بازو یک طرف افتاد و سقا یک طرف عضوش عضوش شد جدا ان یک طرف پاکیز</p>
<p>رویف</p>	<p>ق</p>
<p>چون میر خورشید را گردون گرفته در طبق گشتہ از خوف و سبب و میان رزم گاہ ماہ ہم در ماہ اندر حلقہ ماتم نشست ہائی حک شد نام اک مالک ماتم الکتاب بسکہ این گندم نمایان جو فروشی ساختند ای نیز حق تلف بر گو کہ دیگر کس کہ بود نے ترا پاک قیامتے ترا ہم حساب شامیان را گشتہ چون شام ظلامت تیرو اسی فلک امان تو ترست از خون چین</p>	<p>بہر سر دادن بشد آمادہ شد از حکم حق چہرہ شامی سید رومی عراق پر عرق مہر ہم در پردہ ظلمت خنیدہ زین تعلق بر ہم و در ہم شدہ شیرازہ این نہ درق زین بعینان را چون گندم سینہ شد از تیغ شوق جز حسین ابن علی ارش نبی را مستحق نے ترا پاس پیمبر نے ترا ترستہ ز حق کوفیان را شد شب یلدا سپیدی فلق حیف بر نیزنگی تو نیست این رنگ شفق</p>
<p>رویف</p>	<p>ک</p>

<p>کیست اندر خانه او غیر سجادای فلک او پیمبر را برادر بود و دامادای فلک باز گواند جهان داری اگر یادای فلک خوار کے شد اینچنین گینبی زادای فلک بس شکاری بٹول ست از تو ناشادای فلک اینچنین بر سبط او سازی تو بیدادای فلک کافران امیکنی تائید و امادای فلک خاک برفرق و سر و اثر و ن تو بادای فلک ز ابتدای خلقت ارواح و اجسادای فلک فخرین ہم از تو شد بی بیخ و بنیادای فلک بر جاکیشی تو فریاد فریادای فلک</p>	<p>خانمان حیدری شد از تو بر بادای فلک تو چه دانی قدر عز و جاه اولاد علی کے چنین پنج و غم دہم کسی وارد شد ست حیف بر آل رسول مجتبیٰ این جور و سلم بس جفاکاری رسول ست از تو نا خوش ای سہر آن شبہ لولاک کان اذ مطوت در جهان سونمان بر امید ہی تکلیف و تعدی کے ہمین نف بروی تیغگون شوم تو صد بار نف اینچنین آفت نشد جسم و جان بیکس کاخ ایمان شد خراب از جورت ای خانہ خراب اصغر بے شیر اندر گلو پیوستہ تیر</p>	
<p>ل</p>	<p>وای وای وای وای وای وای وای وای وادینا وادینا وادینا وادینا وادینا وادینا وادینا وادینا</p>	<p>رولیف</p>
<p>وی معنی منظر حسن و جلال لایزال در حبست پی پیمبر از شرف فرای آل</p>	<p>ای بصورت مہبط نور جلال و الجلال در حبست پی تو زینت بخش اولاد علی</p>	

در اصلات بی نظیر نی در نبات بی مثل	در شریعت بی حد بی در کرامت بی مثال
آسمان اعتلا و قطب چرخ ارتقا	مشرق مهر ولایت مطلع بدر کمال
شارع شرع نبوت حامی دین مبین	مرد میدان جلالت شیر غایت جدال
آیت تطهیر نازل شد بنبانت بوده	پاک دین پاکیزه دل پاکیزه رو پاکیزه حال
خاک را با عالم پاک ست کی نسبت روا	هست بد بین بد روش بد خو بد آئین خصل
گی شود مهر نگ جوهر ریزه سنگ سیاه	کی شود هم سنگ گوهر پاره خوار سیفال
کرده بهر شفاعت این شهادت قبول	بهر عفو انتقام مازا شد انتقال
ای دین از غم و ماتم ننازیم اسی دریغ	بهر امت چون تو نمودی دریغ انجان مال
چون تو نبوت نشسته کام منبج فیض عطا	چون تو نبوت بے نوا سئ مصدر بذر نوال

رویف

دائے ویلا و اے ویلا حتر و احسرتا
 وادریغا وادریغ حسرتا و احسرتا

م

نور خمیر ز رویت هست روشن یا امام	سینه ات رمز آئی رست مسکن یا امام
غیر تو نیست و پناهی نیست در کون مکان	در که تو مومنان راهست ماسن یا امام
سازمین از غم و اندیشه روز جزا	بهر ذوالمن کن نگاہ لطف بر سن یا امام
در ره حُب ولایت کرده ام از سر قدم	چون تو هستی راهبر کسیم بر نهرین یا امام

از کف باقی کفش زینهار دامن یا امام این قدر بس حیدر آبادت مسکن یا امام وقت آمرزش نمودستی ستر تن یا امام دشمن دین بدترگی بود دشمن یا امام از غم تو حیدر روز هر بهشتیون یا امام	از دل جان هست این هند و غلام نام تو اینی بختایش او چید دیگر نخواه جز و جزو جسم پاکت حامی گل شد به شتر خضم ایمان بود کی بودست خصم تو زید ادم و خواست از بهر تو در در و دالم
--	--

دای و دایا و اے و یلا حسرتا و احسرتا داورینا و اورینا حسرتا و احسرتا	رویت
---	------

هم رسول مجتبی را جان جانی حسین از علو و حبت و اوج تفاخر حاصل است در جهان او بیگمان مسند نشین دولت است خاکسارم فزه دارم فزه دارم فزه دار حاجت اظهار در دل نباشد پیش تو جز در درگاه تو لمجا و ما و اے و دگر رتبه ام برتر شود از رتبه رایان هند کافر بے پیر کبر را به تیغ جور گشت	هم بتول پاک را روح و روانی یا حسین خاکسار و گشت را آسمانی یا حسین آنکه را بر صدر حبت خود نشانی یا حسین مهربانی مهربانی مهربانی یا حسین بر دولت پیدا است هر از نهانی یا حسین نیست باقی را درین دنیای فانی یا حسین گر مرا هند و غلام خود بخوانی یا حسین رحم هم ناکرده ملعون بر جوانی یا حسین
---	---

<p>خوب کرد این یادت میمانی یا حسین</p>	<p>نامہ وراثت مذکور ہفت سین از خون نہاد</p>
<p>و</p>	<p>رویف داسے ویلا داسے ویلا حسرتا و احسرتا وادریغا وادریغا حسرتا و احسرتا</p>
<p>داورضوان از دجبت صدائی فادخلوا اسی پسر و دخرا کہ بودی تشنه لب بر آب جو ہر کہ آمد و بروی او بہ گردانید رو تخیل عیش قطع شد افسوس در عین نمو گاہ می زد دست بر سر گاہ می کند میجو بے را گردیدہ سرگردان سکی نہ کو بہو بر رخت اسی گنبد گردان تقو باد اتفو</p>	<p>یافت چون فخر شہادت تیر تشنه گلو جام کوثر ساقی کوثر بست آورد و گفت جرات اکبر صہ پی پسی کہ دہنگام رزم بر بخور داز باغ ہستی در جوانی شد شہید در غم اکبر تو حال شہر بانو را می پرس حیف از دست جہنائی کو فیان بیجا اینچنین اہل حرم گشتہ و حیران شدند</p>
<p>۵</p>	<p>رویف واسے ویلا واسے ویلا حسرتا و احسرتا وادریغا وادریغا حسرتا و احسرتا</p>
<p>چون شنید احوال بیتابی مادر آہ آہ گاہ کف بر کف بزد کہہ کوفت بر سر آہ آہ گاہ کردی در فراق ہر پردہ آہ آہ</p>	<p>حال صخرہ وطن گردیدہ ابر آہ آہ یاد ہر یک می نمودی شور و غوغا می فرود کہ بہ یاد جان بابا می نمودے آہ آہ</p>

گاه گریان خون فشاند و گاه مویان بکشد زاستین رو بیده زهر اقل گاه شاه را نقدایمان را ز کف دادند آن بدگوهران یا حسین نیک اختر زاده زهر را بنمود بهر اکبر کرده شیون بهر خسرو آه کرده حیدر پائے ما و هم پیمیر آه آه بهر حرص ملک مال و دولت و زرا آه یا که خود زهر پانی را بدست آه آه	
رویف	وای وای وای وای وای وای وای وای
آفت و قهر و غضب ظلم و فساد و شر بلا و گذشت از نائی اصغر باز و نشتر شکست انگشا هم می زدند از دور آن سنگین لان حال زار زینب کبری چلویم وای وای ریخ بخوابی غم بی آبی و فسک حرم باک آتش بیم غارت خوف جانها الا مان واج اصغر در دشوهر ریخ اکبر وای وای	بود از بهر دل جان نبی در کربلا از کمان قهر بود آن ناوک بی پر بلا بے نوا یان را شدی تازل چنین بر سر بلا این غمین از درد و فتنم هم آن جزین اندر بلا یعنی بهر شاه و دین لا بد بلا بد بر بلا یک بلا گر دفع شد عارض بشد دیگر بلا جمله بهر شهر با نو بد گرفت هر بلا
رویف	وای وای وای وای وای وای وای وای

<p> داغ فرزندان مرا هم کرده محزون علی چون بنام خون دل در یاد فرزندان تو تشنه لب شد شیر تو چون بر لب ریاشید اولیا و انبیا را هم نجات از غم نشد فی دلی بازست فی راهست پیدا نظر هست گوهند و دل تراج اولاد تو هست شاعر شهیدین ز بانم لیک از تلخی رنج </p>	<p> چون کنم صبر و تحمل چون کنم چون یا علی گشته زین غم زاسمان هم بارش غم یا علی چون نسا زم خون وان از دیده همچون یا علی از جفائی گنبد گردان گردون یا علی چون روم از گنبد افلاک بیرون یا علی بر تو حق باقی فانی ست افزون یا علی بر زبانم نیست خمیز از در مضمون یا علی </p>
---	--



قطعه تارخ

<p> چو این نوحه ز درد دل نوشتم به ترتیب از الف تا یا همه بند مگو کین نیست تصنیف از مسلمان بخوان این را سعادت ساز حاصل مکن تقشیرش تارخش تو باقی </p>	<p> در عاشورا بوقت و روز نیکو جدا گانه قسم کردم تو بشنو مگو کاین را بیان کردست هندو که خواهی یافت از وی راه مینو الف با ه ب غم آل علی گو </p>
---	---

قطعه تاریخ

نوحه در ماتم شاه	با دل پر درد نمودم رقم
کس نه چنین ساخته ترجیح بند	نیمت یکی حرف ز احراف کم
از الفش بین که چنان در بیان	نظم و عاشورا بشد یک قلم
حرف گیر اینجا که بند و بگفت	داد بدو از ره لطف اتم
و در کم صلاح بدو کن صحیح	گرچه روایات به سینی سقم
نفت دنیا چه کنی اے شفیق	نوحه من خوان که بیانی نفسم
مصرع تاریخ ز باقی شنو	نوحه الام الف با س غم

قطعه تاریخ طبع الف با س غم از خاطر باد و دالم و الله و شیدائی آل رسول الله
منشی محمد کفایت الله صاحب التخلص به برقی منصرف انصاری پریس می

الف با س سوز و غم پنجتن	که هر حرف و سطرش قیامت نما
چو دیدم رقم کرده باقیش	پے یادگار شمع کر بلا

بدل گفتم از بهر تاریخ چاپ

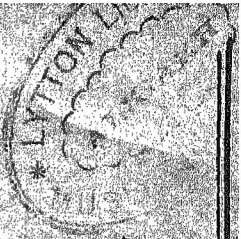
بگو نوحه آل حضرت پیا

طغر نام می آید که وصاری پیرشاه صاحب بخط سنکرت سجادوشی جواهر لال صاحب سینه ملازم ریاست



نام کتاب	نمبر	نام کتاب	نمبر
مشکوٰۃ شریف	۱	تشریح الانوار اور	۱۰
ابوداؤد نہایت صحیح بخاری بدیعہ لیر طبع ہے	۲	مقبولات ابن حجر لطیف	۱۱
ابن ماجہ فارسی	۳	تحصیل چھین شریعہ لایہوری	۱۲
حسن نسائی	۴	سفر السعاده	۱۳
صحیح مسلم شریف	۵	تجزیہ الفیہ الدین امام بخاری	۱۴
تشریح سنن ترمذی	۶	تجزیہ الفرائد امام بخاری	۱۵
ابن ابی شیبہ	۷	الحج المقبول تشریح	۱۶
فصلی تشریح	۸	فتیۃ الطالبین مع فتوح الطب	۱۷
ابن ماجہ تشریح	۹	ایضاً کتب تصوف	۱۸
فصلی تشریح بخاری پارہ اول	۱۰	ایضاً پارہ دوم	۱۹
ایضاً پارہ سوم نہایت پارہ ہفتم فی پارہ	۱۱	علم الکتاب - یہ کتاب حضرت سید محمدی خواجہ میر درد	۲۰
ایضاً پارہ ہفتم	۱۲	الرحمۃ کی نہایت عمدہ اور با تحقیق مکتوبات	۲۱
نوع الامام لایہوری	۱۳	الدر المنثور فی ترجمہ الفقہاء محمدیہ کتاب حضرت علامہ	۲۲
ایضاً تشریح	۱۴	جانناں علیہ الرحمۃ کے ملفوظات فارسی کا مجموعہ ترجمہ	۲۳
مجالس البابا	۱۵	قیس ہرودہ	۲۴
صحیح الزوائد حصہ اول	۱۶	تشریح نہایت کتاب میں علم تصوف کا روزگار	۲۵
دارقطنی	۱۷	جس غریب بیان کیا ہے	۲۶
سبل السلام شرح بلوغ المرام	۱۸	مجموعہ جامع سعادی و الف تانی واسر الصلوۃ خواجہ	۲۷
تحفہ الجبر	۱۹	میر درد علیہ الرحمۃ	۲۸
آب الفوائد امام بخاری	۲۰	دیوان فارسی خواجہ میر درد علی نقیوں سے صحیح کر کے	۲۹
اسند امام شافعی	۲۱	چاپا گیا ہے	۳۰
تخصیصہ نوینہ	۲۲	دیوان اردو خواجہ میر درد	۳۱
کتاب الامان ابن قیم	۲۳	فتوح الغیب اردو	۳۲
شرح کتاب الصحیح	۲۴	تعمولات منظر میر	۳۳
موطا امام مالک بمبائی	۲۵	مقامات منظر میر	۳۴
مکتبہ مصنف	۲۶	کلمات غریبی اردو مع بحار غریبی مولانا شاہ بخاری	۳۵
تشریح ریاض الصالحین	۲۷	شفارہ علیل ترجمہ القول الجمیل	۳۶
طریق النجاة ترجمہ صحیح مشکوٰۃ و چار حصہ	۲۸	منہاج العابدین	۳۷
تلیف ترجمہ ادب المفرد	۲۹	توضیہ الاحرار جامی رحمہ	۳۸
تلیف ملفوظات محمد موطا مالک	۳۰	سجدۃ الامیر - یہ کتاب بہت عمدہ ہے	۳۹

عن



اکثر لوگ خوشحالی کا غم کی عمدگی چھاپے کی صفائی کو مطبع کے حسن و قبح کا مدار سمجھتے ہیں۔
 نہیں کہ ان چیزوں کو حسن و قبح مطبع میں دخل نہیں ہے اور دخل عظیم ہے لیکن ایک بڑی
 نظر انداز کی جاتی ہے وہ ہمارے کتابوں کا چھاپا اور صحیح چھاپنا ہے لیکن اسکو چاہیے قوت منترہ اور
 ہم فخر کے طور پر نہیں بلکہ حب فخر سے و اما کبریاۃ مرتبہ مثلث اعلان کرتے ہیں کہ خدا
 کریم سے ہمارا مطبع انصاری دہلی اس صفت میں اگر منفرد نہیں تو شاید ملے بندوبست
 صرف اسے فائل کتابوں کا جنکو ایک تھکی انگلیوں پر آسانی سے گن لیا جاسکتا ہو۔ ہمنے اس بات کو اپنا
 لازم کر لیا ہے کہ کام نہ ہو تو کچھ پروا نہیں اور کم ہو تو کچھ پروا نہیں مگر جو ہو اور جتنا ہو بجا آمد ہو اور اچھا
 خدا کا شکر ہے کہ ہم اسکی توفیق اور عنایت سے اسی رستے پر چل رہے ہیں اور انشاء اللہ آئندہ بھی اسی
 پر چلے جائیگے جو کتاب مسلمانوں کے دین اور حلال اور حرام معاشرت پر بڑا اثر کرے ہمنے نہیں چھاپی
 انشاء اللہ چھاپیں گے بھی نہیں اگرچہ ہکو طلالی حرفوں کے دام کیون دیتے جاہیں ہم خدا کی اس مہربانی
 کا شکریہ ادا نہیں کر سکتے کہ ہکو ایسے اعوان انصار مل گئے ہیں جو کھوٹے کھرے کو کچھ لیتے ہیں اور
 پرکے پیچھے سے کو گندن بنا دیتے ہیں۔ ہر عارضی اور عام طور کی صفتیں کا غم و کتابت کی عمدگی وغیرہ وہ ہر
 کو سہل الوصول ہیں تو ہکو بدرجہ اولیٰ شاید ہم اپنے دعوے کے ثبوت میں اس امر کو بڑی جرات سے پیش
 کر سکتے ہیں کہ اگرچہ خود دہلی میں متعدد مطابع ہیں مگر مولانا مولوی نذیر احمد صاحب نے ہم میں کوئی بات تو
 دیکھی ہو کہ وہ اپنی تمام صفات بالاتر از ہمارے ہاں چھپواتے ہیں چھوٹی چھوٹی کتابوں کا کیا انداز
 انھوں نے اپنا ترجمہ قرآن ہمارے ہاں چھپوانا شروع کیا ہے جو دین اور دنیا دونوں کے اعتبار سے
 متمم بالشان کام ہے جو لوگ مطبع کے حسن و قبح کو مولوی نذیر احمد صاحب کی نظر سے دیکھیں انکو چاہیے
 کہ ہمارے فائدے کی غرض سے نہیں بلکہ اپنے فائدے اور کتاب کے فائدے کی غرض سے ہکو ہمارے
 اقران پر ترجیح دیں اور بلا تامل اپنی کتابیں بھیج کر ہمارے کمنے کی تصدیق کر لیں۔

المش

محمد عبد المجید مالک مطبع انصاری دہلی چکلا دارا

محمد
محمد

